

作者 綠野千鶴
繪者 重瞳×九



THE WHITE CAT'S DIVINE SCRATCHING POST

Translator : Moty ;

Myanimes.ir

@myAnimes

"فصل 5"

این چشمان واضح و سرد کمی تغییر جهت داد تا با نگاه مو تیان لیائو رو در رو بشه.

"چینگ تونگ، چه زمانی از تهذیب محرمانه ات بیرون آمدی؟" رهبر فرقه، درحالی که به استاد چینگ تونگ نگاه می کرد لبخند زد. لحنش شدیداً صمیمانه بود و اگر به خاطر حالت طبیعی روی صورت تیانگ لانگ نبود، هرکسی ممکن بود فکر کنه که او سعی داره تا توجه استاد چینگ تونگ رو به دست بياره.

استاد چینگ تونگ نگاهش رو از موتیان لیائو برگردوند و رو به طرف استاد فرقه، سپس استاد شوان جی کرد.

استاد شوان جی به صورت پنهانی در خودش جمع شد، سپس با صدای بلند حرف زد، "اوم... من... من کسی رو با مشخصه ی روحی الهی انتخاب کردم، اون رو می خوام؟"

بعد از نگاهی تنبلانه به مرد جوان با استعداد که در برابر صندلی استاد شوان جی زانو زده بود، استاد چینگ تونگ نگاهش رو از او برگرداند و نگاهش رو به طرف مو تیان لیائو برد.

"این یکی در این دسته از همه خوش قیافه تره." استاد فرقه با لبخندی دائمی به روی صورتش به مو تیان لیائو اشاره کرد، "به این فکر می کردم که اجازه بدم زیر نظریان لی آموزش ببینه..."
 "این رو به من بده." صدای خونسرد و مطبوع او مثل فراخوانی شیرین از ققنوس تازه متولد شده بود.

لحظه ای که استاد چین تونگ صحبت کرد، استاد فرقه متناوباً بدون ذره ای درنگ سرش رو به علامت موافقت تکون داد.

درست بعد از آن، نشانه ی درخشانی از سنگ سفید جید در برابر مو تیان لیائو پرتاب شد، مو تیان لیائو نشان رو بلند و نگاهش کرد. کلمه ی "چینگ" رویش حکاکی شده بود، درحالی که طرحی پیچیده در پشتش حکاکی شده بود. روشنائی ضعیفی از انرژی روحی وقت به وقت از نشانه به صورتی آبی بروز می کرد. احتمالاً نشانه ای بود که دسترسی به آن محدود بود، تنها دسترسی وارد شدن به مناطقی رو که نیاز به درجه یا ترازوی خاص رو داشت می بخشید.

زمانی که استاد فرقه نشانه ای رو که استاد چینگ تونگ به مو تیان لیائو داده بود دید، کمی حیرت کردند، "تو می خوام اون رو مستقیماً به عنوان شاگردت بگیری؟"

در عوض استاد فرقه فرض می کرد که چینگ تونگ آمده تا چند تا از شاگردان نسل دوم رو به شاگردی قبول کنه. نشانه ای که چینگ تونگ به مو تیان لیاو داده بود فقط متعلق به شاگردان دست اول بود. با وجود این نشانه، مو تیان لیاو می توانست به بیشتر مناطق داخل فرقه ی ابر تیره وارد بشه!

حتی شوان جی، بی احساس بالاخره با چشمانی گشاد شده عکس العمل نشون داد. این چیزی نبود که به راحتی به کسی داده بشه. برای مثال، او حتی یکی از آنها رو به شاگردان با استعدادی که مشخصه ی الهی داشتند نداده بود. قبل از اینکه به آنها نشانه ی های مخصوص را بدهند آنها معمولا شاگردان جدید رو در طی دوران کارآموزی مشاهده می کردند و منتظر می ماندند تا زمانی که پایه و اساس انرژی چی رو شکل دهند.

"چی گفتی؟" از قرار معلوم استاد چینگ تونگ نگاهی بی احساس به دیگر استادان فرقه انداخت. تیان لانگ و شوان جی فوراً خفه شدند و دستانشان رو برای نشان دادن اینکه دیگر هیچ اعتراضی ندارند تکان دادند.

بعد از اینکه مدت طولانی غرق در زیبایی استاد جدیدش شد، مو تیان لیاو بالاخره به خودش آمد و متوجه اتفاقی که افتاده بود شد، او به سرعت نشانه ی سنگ جید رو به داخل آستین هاش سر داد. بنابراین بعد از جدا سازی شاگردانی که پتانسیل بالا و پایین داشتند، سپس استادان زیباترین ها رو انتخاب می کردند... این بدین معنا بود که آنهایی که قیافه ی بهتری داشتند شانس بیشتری برای اینکه مستقیماً تبدیل به شاگرد خصوصی شوند داشتند...

مو تیان لیاو مضطربانه آب دهانش رو قورت داد. این حس در او شروع شده بود که در شرف لغزیدن در چند راز مخوف از فرقه ی ابر تیره قرار داره... برای مثال... از شاگردان به عنوان شور و شوق تذهیبگری در تخت استفاده می کردند تا درجه ی تذهیب گری و غیره را ... افزایش دهند.

به محض اینکه تخیلاتش بیشتر و بیشتر از کنترل خارج شد، اعضای فرقه انتخاب شاگردان جدیدشان رو به پایان رساندند. حتی تا انتها، او تنها کسی بود که به خاطر قیافه اش انتخاب شده بود. البته که، همچنین بدین دلیل بود که نگاه های حسرتانه ی بیشماری رو از تازه واردین دریافت میکرد. از فکر زیاد محتاطانه چونه اش رو مالید. به عنوان لرد شیطانی قدیم، یک جورایی سطحش خیلی پایین آمده بود که باید در این زندگی از قیافه اش استفاده می کرد. چه غم انگیز!

آنهايي که به وسيله ی استادان فرقه يا شاگردانشان انتخاب نشده بودند به وسيله ی چي فنگ و چي شن هدايت شدند. سپس خوش شانس ترين ها به وسيله ی استادان جديدشان به خانه های آنها راهنمايي شدند. مو تيان لياؤ با خوشحالي استاد جديدش رو که مخلوقی زيبا بود تا بيرون از سالن باشکوه دنبال کرد.

استاد چينگ تونگ در سرتاسر راه برگشت ساکت باقی ماند، در حالی که مو تيان لياؤ نکته رو گرفت و حتی یک کلمه هم از زبانش جاری نشد در حالی که از پشت با فاصله ی نزديک او رو دنبال می کرد، مراقب بود تا بر روی شال بلند استادش پا نگذاره.

"تو هنوز پایه و اساس انرژی چي ات رو نساختی؟" درست به محض اينکه آنها می خواستند از پل رنگين کمان عبور کنند، صدایي فریبنده و جذاب بار ديگر طنين انداز شد.

"بله..." مو تيان لياؤ نمی دونست چرا استادش انقدر ناگهانی از او یک همچين سوالي پرسیده. مثل تمام تازه واردان، او احتمالا هنوز نبايد بدونه که انرژی چي رو چطور به داخل بدنش داخل کنه، درسته؟

چينگ تونگ چرخيد و با آن چشمان شفاف و درخشان نگاهی به او انداخت، که به وضوح جمله ی "به درد نخور" در آن قابل خواندن بود.

قبل از اينکه مو تيان لياؤ بتوانه عکس العمل نشون بده، استاد چينگ تونگ يقه اش رو چنگ زد و به میان هوا برد. آنها سرتاسر پل رنگين کمان و تخته سنگ خیلی بلند رو، شناور بودند، قبل از اينکه درست در برابر ورودی اقامتگاه ووچينگ فرود بيايند.

شرقي ترين قله ی اصلی تا به بالای آسمان سربه فلک کشيده شده بود. دری سنگی بر روی نزديکترين صخره ده فوت ارتفاع داشت. تقريبا بدون تذهيبگري پرواز به اينجا غير ممکن بود.

بعد از گذشتن از در معمولی سنگی، مو تيان لياؤ بالاخره متوجه شد که چرا اينجا رو سرزمين های بهشتی می ناميدند. به جای غارهای تيره و مرطوب که پشت آن درهای اقامتگاه بود، در عمل دنيای شگفت انگيز ديگری پشت آن وجود داشت.

آسمان آبی در بالای سر او گسترش يافته بود در حالی که پرندگان جیک جیک می کردند و بوی شیرين گل ها در میان هوا جريان داشت.

آنها یک جورايی در وسط گروهی از کوه های کوچک قرار داشتند. هرچند بی شباهت به تخته سنگ های تيز در بيرون، اين ها همگی کوه های کوچکی بودند که از خاک درست شده بودند. اين مکان لبريز بود از زندگی به همراه گل ها و درختانی که در همه جا روپيده بودند. در وسط

این کوه ها کاخ استاد فرقه چینگ نینگ قرار داشت، پنهان شده در میان جنگل انبوه درختان بامبو، در کل چند کلبه ی چوبی قرار داشتند که قابل روئت برای کوهستان های کوچک اطراف بود، که احتمالا محل اقامت دیگر شاگردان بود.

بیشتر این شاگردان همراه با گذشتن از مسیر تعظیم می کردند بدون اینکه نگاهی دزدکی به استاد چینگ تونگ بیاندازند، در حالی که بعضی حتی با احترام کامل بر روی زمین زانو می زدند. استاد چینگ تونگ به هیچ کدام از آنها نگاهی نمی انداخت و به مستقیما به سالن اصلی کاخ چینگ نینگ رفت.

سالن اصلی از کریستال های نیمه شفاف سیاه رنگ درجه یک ساخته شده بودند که به زیبایی می درخشیدند. نور خورشید از میان دیوارهای نیمه شفاف می گذشت و بر روی کف طلایی و سیاه رنگ منعکس میشد. به محض گذشتن از سرتاسر سالن، به نظر می رسید که کف از حرکات آنها سوسو می زند، کاری می کرد که سالن بزرگ کمتر دلگیر به نظر بیاد. اثاثیه زیادی در سالن وجود نداشت، تنها یک کاناپه دراز و چند کوسن باریک که تصادفا در اطراف ریخته شده بودند.

چینگ تونگ آستین هایش رو بالا انداخت و روی کاناپه نشست. او بالاخره به طرف مو تیان لیائو نگاه کرد، "تو..."

"این شاگرد مو تیان لیائو نامیده میشه، درود بر استاد." مو تیان لیائو به سرعت قدم جلو گذاشت و اسمش رو اعلام کرد در صورتی که به نظر می رسید استادش نمی دونه او رو چطور صدا بزنه.

در اقلیم تای شوان افرادی زیادی نبودند که اسم او رو بدوندند، بیشتر آنها تنها لقب لرد داون تیان رو شنیده بودند.

کمی از دودلی های درون قلبش رو کنار گذاشت، این اتفاق یک خوش شانسی بود که استاد چینگ تونگ او رو به شاگردی گرفته بود. حالا دیگر لازم نبود که با افراد زیادی برخورد کنه و استاد چینگ تونگ درجه ی تذهیبگری بالایی داشت. این استاد ممکنه که بتوانه به او کمی نکات اصلی رو بگه، بی شباهت به طرز فکر شاگردان نسل دوم در مسیر تذهیب گری که احتمالا با یک هزارم چیزی که او فکرش رو می کرد مطابقت نداشت.

از این رو مو تیان لیائو نمی خواست اسمی قلابی درست کنه و استاد جدیدش رو فریب بده.

چینگ تونگ بی صدا تماشایش می کرد، اما در آخر از اسم او استفاده ای نکرد.

مو تیان لیائو چند لحظه منتظر پاسخ او ماند، سپس به آرومی بالا رو نگاه کرد، "استاد، پس مراسم..."

آداب و رسوم برای پذیرفتن شاگردان از فرقه ای با فرقه ی دیگر متفاوت بود. قبلا، وقتی به وسیله ی آن عوضی پیر پذیرفته شد، آنها به ندرت چیزی شبیه به رسم و رسومات انجام می دادند، بنابراین هیچ اطلاعاتی نداشت از اینکه یک مراسم چطور باید باشد. یا اینکه شیوه های فرقه ی ابر تیره ممکنه چطوری باشه؟

"لازم نیست؟" چینگ تونگ سرش رو تکون داد، "دستت رو نشونم بده، این عالیشان می خواد نگاهی به آن بندازه."

به عنوان قسمتی از فرایند تبدیل شدن به شاگرد، هرکسی طبعا باید اجازه بده فردی که به زودی استادش میشه پتانسیلش رو بررسی کنه و استعدادش رو تعیین کنه. هرچند که مشکلی وجود داشت، آتش چوبی... مو تیان لیائو کمی تردید کرد، این عنصر خاص آتش یک گنجینه ی طبیعی بود و عالی میشد اگر هیچکس در موردش اطلاعی پیدا نمی کرد قبل از اینکه او قدرت اصلی اش رو به دست بیاره. هرچند وقتی که به استادش که به صورت باورنکردنی زیبا بود نگاه کرد، متوجه شد که گرفتن هرگونه روش تذهیبگری از استادش سخت خواهد بود اگر این مشخصه ی خاص رو از او پنهان کند.

همه ی این افکار مثل یک جرقه از ذهنش گذشت. مو تیان لیائو آستینش رو بالا زد و دست راستش رو دراز کرد.

استادش دستش رو بالا برد، اجازه داد تا آستین سفید رنگش بیوفتد، پوستش که انقدر لطیف بود که تقریبا نیمه شفاف به نظر می رسید نمایان کرد. او دو انگشت بلندش رو روی مچ آفتاب سوخته ی مو تیان لیائو گذاشت.

مو تیان لیائو حس کرد که انگار به وسیله ی سنگ جید درجه یکی لمس شده. هرچند که انگشتان استادش سرد بودند، آنها هنوز کمی گرما در خودشون داشتند. افکارش برای یک لحظه از کنترل خارج شد، قبل از اینکه چیزی عجیب در مورد این موقعیت به او ضربه بزنه. او دست راستش رو دراز کرده بود، بنابراین استادش، که در برابر او بود، باید از دست چپش برای بررسی نبضش استفاده می کرد. چرا استادش در عوض از دست راستش استفاده کرده بود؟

قبل از اینکه مو تیان لیائو بتوانه دلیلش رو حدس بزنه، آن انگشتان فریبنده تغییر جهت دادند.

چینگ تونگ بدون اینکه برای یک لحظه حرف بزنه به شاگرد جدیدش خیره شد، قبل از اینکه از صندلی اش بلند بشه و یک طومار جید رو درست در صورت مو تیان لیائو بندازه، "این رو خودت بخوان، اگر چیز مهمی نبود مزاحم من نشو."

با گفتن این جمله، چینگ تونگ بار دیگر آستین هایش رو بالا انداخت.

ورودی سالن داخلی با صدای بلندی باز شد، سپس به همان سرعت بسته شد و آن زیباروی بی همتا ناپدید شد.

مو تیان لیائو آن طومار جید رو از روی صورتش کنار زد و با گیجی پلک زد.

به عنوان یک فانی که حتی یاد نگرفته چطور انرژی چی رو از بدنش بیرون بکشه، از او انتظار می رفت تا به تنهایی تذهیب رو از این طومار جید مطالعه کنه؟ استاد، چیزی رو فراموش نکردی...؟

او طومار جید رو با خودش برد در حالی که از سالن اصلی بیرون می رفت. مو تیان لیائو در ورودی چمباتمه زد و به انرژی چی رنگارنگ درخشانده در هوا نگاه کرد، سپس به طومار جید و آه کشید.

هیكلی قد بلند ناگهان گرمای نور خورشید بر روی صورتش رو سد کرد، مو تیان لیائو هوشیار شده بالا رو نگاه کرد. مردی که ردای ابریشمی ساده ای پوشیده بود در برابر او ایستاده بود. با قضاوت بر ظاهر او، به نظر می رسید که در سی سالگی اش باشد. مرد در حال حاضر با لبخند او رو تماشا می کرد.

مو تیان لیائو ناگهان به خاطر آورد که می تواند از شاگردان این یارو در خواست راهنمایی کنه. کشیدن انرژی چی به داخل بدنش قدم کوچکی بود که او نیازی به استاد برای اینکه به صورت شخصی به او یاد بده نداشت. با استفاده از این موضوع برای پوشش، او می توانست شروع به انجام قدم های اولیه برای تذهیب گری کنه.

بعد از درک این موضوع، مو تیان لیائو فوراً ایستاد و متقابلاً لبخند زد، "ببخشید، شیشونگ چطوری می توانم صداتون کنم؟"

حالا که مو تیان لیائو ظاهر جوانی داشت، زمانی که سعی داشت تا به گرمی لبخند بزنه، او حال و هوای یک جوان ساده رو از خودش نشون می داد.

ترس از تمام صورت مرد گذشت و او به سرعت محترمانه تعظیم کرد، "این شاگرد سوهنگ نام داره، دومین نسل از شاگردان فرقه ی ابر تیره، شیشو لطفا از اسم این شاگرد به راحتی استفاده کنید."

"...." مو تیان لیائو خودش رو جمع و جور کرد.

سوهنگ به انجا امده بود تا موقتا از او مراقبت کنه. در حالی که او مو تیان لیائو رو به محل سکونتش راهنمایی میکرد، وضعیت کلی قلمرو ابر تیره رو برایش توضیح داد. تنها ان زمان بود که مو تیان لیائو فهمید که استاد زیبایش تا این زمان تنها دو شاگرد رو قبول کرده. شاگردان دومین نسل این گروه همگی به وسیله ی شیشونگ بزرگتر آموزش دیده می دیدند. هرچند شیشونگ ارشد برای آموزش دیدن به بیرون از فرقه رفته بود، بنابراین مو تیان لیائو حالا دومین موقعیت رو در اقامتگاه ووچینگ داشت.

از آنجایی که موقعیتش بالا بود، هیچکس جرات این رو نداشت تا برای انجام هر کار عادی و روزمره ای به او دستور بده، اما همچنین هیچکس هم شایسته ی درس دادن به او نبود... مو تیان لیائو حس کرد که سردردش شروع شده.

اقامتگاه جدید او حیاط کوچکی در داخل کاخ چینگ نینگ بود. در اینجا اثاثیه همگی کیفیت خیلی بالایی داشتند، بعد از مرخص کردن سی هونگ پرحرف، او چهارزانو روی تخت نشست و با ملایمت طومار جید رو به پیشانی اش فشرد. مو تیان لیائو در ابتدا تصمیم داشت تا ببینه استادش چه نوع روش تذهیبگری به او داده قبل از اینکه کار دیگری انجام بده.

روش های تذهیب باید با تذهیب گران مطابقت داشته باشند.

او در زندگی گذشته اش مشخصه ی خاک و آتش رو دارا بود، بنابراین تمام تمارین آتش و خاک رو قلبا می دونست. آتش می توانست خاک رو قوی تر کنه، بنابراین او اساسا از تکنیک های خاک استفاده می کرد. حالا که او مشخصه ی طبیعی چوب رو دارا بود، همراه با آتش چوبی که نمی دونست چطور از آن استفاده کند، تنها می توانست از تکنیک هایی که چوب یا آتش رو به کار میبرد استفاده کنه. چوب؛ آتش رو بالا میبرد، بنابراین از الان به بعد می خواست از آتش به عنوان عنصر حمله استفاده کنه.

پنج عنصر مکمل همدیگر هستند، برای کسی که دو مشخصه ی روحی داره، اگر آنها دو عنصر مکمل مثل آتش و چوب داشته باشند، می توانند با کمترین تلاش چیزهای بیشتری رو به دست بیاورند. از این رو سرعت تذهیبگریشان ممکنه حتی بیشتر از کسی باشه که یک مشخصه ی روحی داره. هرچند اگر دو مشخصه کاملا متقابل یکدیگر باشند، مثل آب و آتش، بعد از آن

تذهیبگر قادر نخواهد بود تا از دو نوع تکنیک به یکباره استفاده کنه، بنابراین قدرت حمله ی آنها حتی ممکنه با کسی که سه عنصر داره قابل مقایسه نباشه!

موتیان لیائو خیلی در مورد عنصر چوب چیز زیادی نمی دونست، به خاطر همین بود که برای یادگیری نیاز به استاد داشت. از آنجایی که الان چیزی برای خود نداشت، حتی پیدا کردن روش های تذهیبگری رده بالا برای او سخت بود.

به محض اینکه طومار جید با پیشونی اش تماس پیدا کرد، روح الهی قدرتمندش فوراً در میان محتوی طومار کشیده شد. این طومار شامل روش مخصوص تذهیبگری بود که تکنیک مشتعل کردن چوب نامیده میشد، که برای تذهیبگرانی که عنصر چوب و آتش دارند خیلی عالی بود!

موتیان لیائو به صورت خوش آیندی شگفت زده شد. او به سرعت سرتاسر فصل اول رو خواند قبل از اینکه به آرومی چشمانش رو باز کنه، نسبتاً حالت عجیب و غریبی روی صورتش قرار گرفته بود.

او هر روز تنها می توانست یک فصل از تکنیک جنگل مشتعل رو بخوانه، که باعث گیجی اش شده بود.

تکنیک جنگل مشتعل فصل یک، بخش میوه ی درخت. درختان در شرقی ترین قسمت کوهستان، مشتعل کردن با عطر خوش میوه ها، پیدا کردن آهوی کوهی، سوزاندن آن روی آتش.

اینطور گفته میشد که در اعماق کوهستانی که غلظت بالای انرژی چی داشت، در شرقی ترین قسمت کوهستان که در مقابل خورشید قرار داشت درختی معطری با میوه ی خاص بود که او باید درخت رو قطعه قطعه می کرد؛ آهوی کوهی رو شکار می کرد، سپس چوبش رو آتش میزد و آهوی کوهی رو کباب می کرد. تمام این ها برای فصل اول بود.

چیز عجیبی ... در مورد این تکنیک تذهیب گری وجود نداشت؟

یادداشت نویسنده:

تئاتر کوچک

نجار: استاد، استاد مطمئن این کتاب آشپزی نیست؟

استاد: این رمان تذهیبگری است، نه رمان نحوه ی پخت غذا.

نجار: اوه... اما شما واقعا مطمئنید که این کتاب آشپزی نیست؟

استاد: (پنجه هاش رو نشون میده)

نجار: آهاها ... این باید تکنیک رده بالایی باشه، من سریعاً برم تمرینش کنم! آهاهاهاها....

سخن مترجم:

موتیان لیائو و شیشونگ او، از یک نسل هستند، در حالی که استاد مشترکی دارند. هرچند، سوهنگ شاگرد آن شیشونگ است، بنابراین او یک نسل پایین تر از موتیان لیائو است.

زمانی که موتیان لیائو سعی داره تا او رو شیشونگ (برادر بزرگتر) صدا بزنه و با او مثل یک ارشد برخورد کنه، خیلی گستاخانه میشد اگر سوهنگ این نحوه ی صدا زدن رو قبول می کرد، بنابراین سوهنگ فوراً حرف او رو درست کرد.

مثل یک شجره ی خانوادگی به آن نگاه کنید، در حالی که استاد شما = پدر شما و اینجا عموی شمارو داشته باشیم که در عوض شما رو برادر بزرگتر صدا بزنه!